24-
80

Ч. Айтматов атындагы тил жана адабият институту
Кол жазмалар фондусу
Инв. № 428
Кыргыз Республикасынын Улуттук илимдер академиясы
Гуманитардык жана экономикалык илимдер бөлүмү

24-1980



فرض بودن طهارت بکدام آیت ثابت شده ست فهمم
جواب بگوکه باین آیت ثابت شده ست که
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم
وارجلکم الی الکعبین اگر پرسند که فرض را
قائمی کدام ست وفرض دائمی کدام ست جواب
بگوکه فرض قائمی بنجوقت نماز ست وفرض
دائمی ذکر خدا تعالی را بسیار گفتن ست مسئله
شخصی در جنابت شده ست ایمانش در کجا
قرار میگیرد جواب بگوکه در درون دل قرار میگیرد
اگر پرسند که عقل فاضلتر ست یا علم جواب بگوکه

علم اعلی مرتبهٔ عقل ست علم حاجت ست همچون
وضو ساختن از برای آلت ست زیرا که روا نیست
گذاریدن نماز بی وضو اگر پرسند که درهٔ را
از غلاف میکشی چه میگوئی جواب بگو که این آیت را
میگویم قوله تعالی ان الذین آمنو وعملو الصالحات
انا لا نضیع اجر من احسن عملا اگر پرسند که
در درهٔ زدن چه میگویی جواب بگو که این آیت را
میگویم قوله تعالی وکان الله علی کل شیء قدیر
اگر پرسند که درهٔ از کدام پوست ست جواب
بگو که از پوست گوسفند حضرت اسماعیل
علیه السلام اگر پرسند که شرایط روزه چند ست

مولانا بزرگ حمید الدین هر اعضا دعا خواندن نهم
علمان پرسیدندی و علم کیاست ایشانان بیازمودندی
و این مسئله را پرسیدندیکه کاروان بر سر چاهی
رسید چون آب برکشیدن موش مرده در دلو
یافتند چند شبانه روزی نماز را قضا باید کرد مرد
طالب در کتاب قدوری خوانده که اگر موش
آماس نگرفته ست یک شبانه روز نماز را قضا باید
کرد و اگر موش گرفته ست و از هم جدا شده
باشد سه شبانه روز باز گرداند اما نزد امامین
نجس میشود کدام وقتیکه دریافته شود زیرا که
شک ازالهٔ یقین نمیکند اگر پرسند که نماز چیست

علم اعلی مرتبه اعتقاد [illegible] حق تعالی

و فریضه ست از فریضهای دبر خاص و عام فریضه

کرده ست هیچکس منکر نتواند بود دهر که منکر

شود کافر گردد نعوذ بالله من ذلک و نماز اصل

همه طاعتهای خداست عزوجل هر که نماز را بپای

ندارد گویا که دین خود را برپای نداشته باشد گفتند

پیغمبر علیه السلام کدا رید بنجوقت نماز را و بدهید

زکوة مال را و دارید روزه ماه شریف رمضان را

و طواف کنید خانه کعبه را درائید در بهشت

بسلامت و گفتند پیغمبر علیه السلام هر چیز را نشانه

و نشانه ایمان نماز ست و گفتند پیغمبر علیه السلام

ترتیب هفتم بمناسب هر اعضا دعا خواندن نهم

هر عضو را براست ابتدا کردن اگر پرسند که

در طهارت چند چیز مکروه ست جواب چو که هفت

چیز مکروه ست اول بطرف قبله استنجا کردن دوم

در وقت استنجا سخن گفتن سوم اندام خود را نگاه کردن

چهارم بدست چپ آب در دهان کردن پنجم بدست

راست بینی افشاندن ششم آب را سخت بر روی زدن

هفتم نخیوه در آب انداختن مسئله مسلمانی عضوی

از اعضای خود را بغل مالیده ست بعد از ان وضو

ساخته ست و بسبب ضرب عضوی آبرا قبول

نکرد ست بشریعت وضوی این مسلمان جایز باشد بشرایط

یا نی اجاب باشد طریقهٔ مسواک سه بار واره
ایمن و سه بار واره اُسیر و شش بار دیگر دندان زیرین
مجموع دوازده باشد و یکبار روی زبان را مسواک
کند سیزده بار میشود چنانچه کرامی فرموده اند که شش
بالا و شش بایان واره و یکی روی زبان را کن نظار

مسائل حوض اگر پرسند که حوض چند در
چند میباید تا وضو و غسل کردن و جامه در وی نمازی
کردن روا باشد اگر مطلق جواب گویی خطا باشد
پس جواب آن ست که بنگریم اگر حوض مدور ست
اختیار فتوی قاضیخان و امام ظهیر الدین بخاری
رحمهما الله باید که سی و شش گز باشد این قول اصح ست

و باختیار فتوی صاحب محیط دور حوض چهل و هشت
گز میباید تا هر نجاستیکه در وی افتد آب او را
نجس نکند و این اصح ست و اگر حوض مربع بود هر
طرف آن ده گز می بود و این در میانهٔ مردم معروف ست
اگر پرسند که حوضی ست تا آب پرست در وی
غسل کردن و جامه نمازی کردن روا نیست و چون
آبش به نیمه رسد روا بود صورت این مسئله چگونه ست
جواب بگو که این حوضی ست که نیمهٔ بالای او ده در ده
نباشد و نیمهٔ پست او ده در ده چون آب پر بود
ده در ده نباشد و چون به نیمه رسد ده در ده شود اگر
حوض در حالتیکه آب پرست بجاست افتاد روزی

چند برامد و آب حوض به نیمه رسید آب حوض
پاک باشد و چنان باشد گویا نجاست این ساعت
در وی افتاده ست و این مسئله از فواید امام قاضی
فخر الدین رحمه الله او قاضی لشکر اسلام بود چهل
شتر در زیر بار کتب او بوده اگر پرسند که آب در جوی
خرد اگر مردار ی افتاده باشد بروی میرود و شیب
آنرا وضو روا باشد یا نی اگر کوئی روا باشد خطا باشد
و اگر کوئی نی نیز خطا باشد جواب آن ست که بیشتر
آب بر مردار ی میرود نباشد اگر کمتر رود روا باشد

مسائل متفرقه اگر یکی یا دو پسک گوسفند در آب
چاه افتد پلید نشود فانا اگر با آفتابه افتد پلید شود زیرا که

ر چاه ضرورت عام ست و سر چاه پوشیده نتوان
اشتن و سر آفتابه را پوشیده توان داشتن و پسک
شتر نیز همین حکم دارد و اگر پسک اشتر و یا گوسفند
ر وقت جوشیدن افتد فی الفور او را گرفته بیرون
ندازند و اگر در وقت شیر دوشیدن افتد پاک بود
یرا که هر پسکی را پرده ایست که مانع رسیدن آب ست
ا ما پسک از هم جدا شود و زمانی در شیر بماند آنگاه
پلید شود و نشاید خوردن اگر پرسند که دراز
وش از کاسه آب خورد در آنچه پس خورده وی پلید
شود یا مشکوک جواب بگو که اگر دراز گوش نر ست
آب پلید نشود و اگر ماده ست مشکوک زیرا که دراز

گوش زرا عادت آن باشد که در راه نجاست باشد
بوی کند پیوسته لبهای او از نجاست خالی نباشد
و این نیکو فرقست که بیان کرده اند و بعضی گفته اند
فرق نیست فاما در کتاب اینقول می نوشته فرق
هست اگر پرسند که مردی خمی روغن دارد
و خمی دوشاب و خمی سرکه در یک خانه از هر خمی یک پیمانه
برگرفت و برطشتی ریخت و در طشت موش مرده بود
کدام خم پلید شود جواب بگو که شکم موش را میشکافند
اگر روغن بیرون آید روغن پلید شود و اگر دوشاب
برآید دوشاب پلید شود و اگر سرکه برآید سرکه
پلید شود و اگر هر سه برآید موش را به گربه اندازند

اگر بجوزد روغن و دوشاب پلید شود و اگر نجوزد
سرکه پلید شود اگر پرسند که مردی در
صحرا طعام میپزد و گوشت در دیگ کرده ناگاه مرغی
از هوا در دیگ افتاد و بمرد آن گوشت و شوربا پلید
شود یا نی جواب بگو که نبگریم اگر در جوشش زود
آن مرغ را از دیگ بیرون کنند آن گوشت و شوربا
پاک باشد زیرا که جوش دیگ بمنزلهٔ رفتن آبست
چون بقوت جوشد فرق باشد اگر پرسند که
کدام عضوست که تا مرد نماز گذار بالغ نیست شستن
آن عضو فرض نباشد و چون بالغ شود سنت است
جواب بگو که موضع موی اگر پرسند که مردی

وضو میسازد و یا غسل میکند و اعضای خود را بجا
تن خود خشک کند روا باشد یا نی جواب بگو
روا باشد و در مبسوط شیخ الاسلام ابو بکر خوا
زاد آورده ست امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
خود عبد الله را بخلافت بشهری فرستا
بود بعد از سالی گفت بروم و ببینم که کار خلافت
چگونه کند چون بدانجا آمدند و دیدند که همه را نیکو
کرده مردم از وی شکر گفته چون خلوت
گفت ای پدر بزرگوار رای محتسب نا مدار
عدد جامه دارم یکی بنماز میپوشم و یکی در وقت
وضو تا آب مستعمل بر من نرسد و یکی را در وقت

متوضی میپوشم تا مگس که در جامهٔ متوضی من بود بر جامهٔ
نمازی من ننشیند امیر المؤمنین گفتند ای فرزند آنچه
کرده را اسراف کرده و این جامه را بدرویشی داده رسول
علیه السلام چنین نکرده اند و آن یک جامه بهمه کفایت
میکند و شریعت محمد علیه السلام که اگر تمام جامه را
تو با آب مستعمل ترشود با آن جامه نماز خواندن روا
باشد که بلوای عام ست اگر بر سند که شکنندهٔ
وضو چند ست جواب بگو که هژده ست شش
از پیش و سه از پس و چهار دیگر مکان ظاهر ندارد
پنج دیگر مکان طاهر دارد آن شش که از پیش است
بول و دی و مذی و منی و سنگ ریزه و خون استحاضه که

مرزنا نزا باشد آن سه که از پس بود با دو غایط و کرم
کدو دانه و آن چهاریکه مکان طاهر ندارد همچون
دیوانگی و بیهوشی و مستی غالب و خنده و قهقهه در نماز
و آن هجدهیکه مکان طاهر دارد همچون خون و زرداب
و قی بر دهان و خواب تکیه زده اگر پرسند که
جملهٔ غسلها بر چند نوع ست جواب بگو که برده
نوع ست ازان جمله چهار فرض ست و یکی واجب
و یکی سنت و یکی مستحب و آن چهاریکه فرض ست
اوّل از جنابت بیرون آمدن آب بروجه جهنده
دوم فراهم آمدن و ختنه بی آنکه آب منی فرود
آید سوم حیض چهارم نفاس ست و آن یکیکه واجب ست

غسل مرده و آن چهاریکه سنت ست اوّل
غسل روز جمعه دوم غسل روز عرفه سوم غسل
عیدین چهارم غسل احرام حاجیان و آن یکی که مستحب ست
کودکیکه بالغ شود یا کافریکه مسلمان شود اگر پرسند که
غسل حیض را چگونه کند جواب بگو که چنانچه غسل
جنابت را کند اگر پرسند که در غسل چند
چیز فرض ست جواب بگو که سه چیز فرض ست
اوّل آب در دهان کردن دوم آب در بینی
کردن سوم آب را بتمامی اعضا آب رسانیدن
اگر پرسند که در غسل چند چیز واجب ست
جواب بگو که چهار چیز واجب ست اوّل انگشت

در گوش کردن دوم انگشت در بینی کردن
سوم زیر بغل را مالیدن چهارم کردن مالیدن
اگر پرسند که در غسل چند چیز سنت است
جواب بگو که پنج چیز سنت است اول دوست
شستن دوم نجاستیکه بر تن رسیده باشد
دور کردن سوم از برای خدا وضو ساختن چهارم
زنانگی که موی را یافته باشد باز کردن پنجم
بعد از غسل پیراستن تا که آب مستعمل
دور شود اگر پرسند که موجبات غسل
جواب بگو که پنج است اول انزال منی دوم
دوم احتلام سوم التقاء ختانین چهارم حیض

پنجم نفاس است اگر پرسند که سه
کس است که یکی او را جنابت رسیده
و یکی او مرده و یکی او از حیض پاک شده و پنج
من آب بیش نیست این را بکدام یکی خرج کنند
چه طریقه باید کرد جواب بگو که بنگریم آب ملک
کدام یکی ست بران خرج کنند و اگر درمیان
بود بمرد جنب خرج کنند و مرده را تیمم کنانند
و زن حایضه نیز تیمم کند و نماز را بمرد اقتدا
کنند و چون آب باید زن آنگاه غسل کند
اگر پرسند که هلید پاک کننده کدام است
جواب بگو که بول ست که راهگذر منی را پاک میکند

بعد از انزال مسئله اگر پرسند که کدام
فریضه ست که در تحت او هزار فریضه ست
جواب بگو که در غسل زیر هر تاره موی آب
رسانیدن لقوله علیه السلام تحت کل شعر جنابة
مسئله نارسیده نماز خفتن بگذارد در آن
شب احتلام افتاد و قضای نماز خفتن بروی لازم
بود یا نی جواب بگو که لازم شود زیرا که بلوغ در شب
بود آخر نماز خفتن او از اهل نماز بود ست و گذاردن
نماز خفتن او تطوع افتاد ست چونکه پیش از بلوغ
گذارید ست وجوب آخر وقت شد ست
چنانچه در اصول فقه مذکور ست و این مسئله

محمد ابن حسن را واقعشده بود از امام اعظم رحمة الله
علیه پرسیده شد در حال نماز خفتن را قضا کرد
چون امام اعظم بدید گفت او درین بزرگ شود
مسئله هر که عادت دارد که هر روز جمعه ناخن
گیرد تا جمعهٔ دیگر ان در امان حق تعالی باشد و روزی
او فراخ شود هر که ناخن خود را در از ماند روزی او
تنگ شود و روز و شب ناخن برچیدن روا باشد
مسئله اگر کسی موی زیر ناف حلق کند چه کار
کند بروی غسل واجب نشود و در افواه عوام
افتاد ست که غسل کند موی زیر ناف باید که پیش
از چهل روز حلق کند اگر بدین زیاده شود نماز وی

مکروه بود و موی زیر بغل را حلق نباید کرد سنت
آن بود که برکند تا نور چشم زیاده شود و بوی ناخوش
ببرد **مسئله** ناخن بر چینی و موی حلق کنی و خرقهٔ
حیض و دندان مردم و خونی که قصد کنند همه را باید
در زیر خاک دفن کردن که جزو آدمی ست و بزرگی
این مسئله را در سلک نظم آورده ست که هفت
چیز نیست از تن مردم ٭ دفن آن از رسول مسنونست
آن غلافی که کودک اندر وی ٭ آنچه در ختنه
کردن افزون ست ٭ خرقهٔ حیض و انگهی ز نفاس
٭ موی و دندان و ناخن و خون ست **مسئله**
اگر مرد کدخدا با حلال خود در یک شب بدو نوبت

نزدیکی کند دو بار غسل کردن حاجت نبود زیرا که
رسول علیه السلام بگرد حجرات آمدند و یکبار غسل میکردند
در خبر ست بهر قطرهٔ آبی از غسل کنند بر زمین چکد
حق تعالی از آن قطره ها فرشتهٔ در وجود آرد تا گناهان
ایشان آمرزش خواهند چنانکه برگ درختان بریزد
گناه او بریزد اگر زن و شوهر حلال در وقت خلوت
بخسپند و صحابهٔ بزرگ گفتند یا رسول الله هم
راحت ست و هم ثواب و هم گناه ست و هم
عذاب چیست رسول علیه السلام گفتند یکی زن
حلال خود را وطی کرد هم راحت و هم ثواب و اگر
یکی زنا کند هم گناه و هم عذاب ست و باز

رسول علیه السلام فرمودند که هر روزی زمین سه بار
بحضرت عزت بنالد از بسیاری گناه سه طایفه
اول ازان طایفهٔ قومیکه خون بناحق میریزند دوم
ازان طایفه قومیکه تکبیر اول فوت شده باشد
سوم ازان گروهیکه از جنابت حرام غسل میکنند
وآن آب غسل بر زمین میریزد اگر پرسند که
مردیرا جنابت رسیده باشد برهنه در
حوض بزرگ غوطه خورد و بجائی برون آید از جنابت
پاک شود یا نی جواب را مطلق گویی خطا باشد
جواب آن ست که بنگریم اگر درینحوض آب در دهن
و بینی او رسیده باشد پاک شود اینمسئله را

کنید بر جهودان در دوزخ و گفتند پیغمبر علیه السلام
هر که چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر بگذارد بنویسد
خدایتعالی برائتی از آتش دوزخ و گفتند پیغمبر علیه السلام
هر که بگذارد چهار رکعت نماز پیش از نماز خفتن
پیش ازانکه سخن گوید چنان باشد که دریافته
باشد شب قدر را در مسجد حرام **فضیلت جماعت**
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که کسی که
هیچوقت نماز را بجماعت بگذارد فردای قیامت
الله تعالی اجر هزار شهیدیکه در راه خدا کشته
شده باشد در حالیکه صبر کننده و روی آرنده
و نه پشت دارنده و گفتند پیغمبر علیه السلام سلام

نماز گذارید همچنانیکه می بینید شما یزمین سجده
وگفتند پیغمبر علیه السلام هرکه نماز را بقصد رد
کند بس بتحقیق قریب میشود بکفر وگفتند پیغمبر علیه السلام
از نمازی تا نمازی کفارت گناهان ست وگفتند
پیغمبر علیه السلام هرکه بگذارد دوازده رکعت سنت
مؤکده را بنا کرده شود مر او را خانه در بهشت وگفتند
پیغمبر علیه السلام هرکه چهار رکعت نماز قبل از نماز
پیشین بگذارد حرام میکرداند الله تعالی جسد
او را از آتش دوزخ وگفتند پیغمبر علیه السلام هرکه
دو رکعت نماز بگذارد در جای خالی هیچکس
او را نه بیند مگر خدا یتعالی و فرشتگان باشد

گیند بر جهودان و ترسایان و سلام مگنید بر جهودان
امت من گفته شد یا رسول الله جهودان امت شما
یا نند گفتند جهودان امت من کسانی اند که ایشان
بانگ نماز شنوند و در جماعت حاضر نشوند جهودان
امت من باشند وگفتند نبی علیه السلام هرکه باری
دهد بی نماز یرا بیک لقمه گویا که خراب کرده باشد
خانه کعبه را یکبار وگفتند پیغمبر علیه السلام هرکه
تبسم کند بر روی نماز گویا که قتل کرده باشد
مادر پیغمبر را وگفتند پیغمبر علیه السلام هرکه تبسم
کند در روی تارک الصلوة بس زنا کرده باشد با مادر
خود هفتاد بار در کعبه وگفتند پیغمبر علیه السلام هرکه

تبسم کند در روی نماز بس کویا که حرب کرده باشد
با خدا یتعالی در کعبه هفتاد بار **و خبر ست که**
امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفتند که از شومی
یک بی نماز چهل خانه خراب شود عجب نباشد و حضرت
امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته اند که از شومی
یک بی نماز چهل محله خراب شود عجب نباشد و حضرت
امیر المومنین عثمان رضی الله عنه گفته اند که از
شومی یک بی نماز چهل شهر خراب شود عجب نباشد
و حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته اند که از
شومی یک بی نماز از مشرق تا مغرب خراب شود
عجب نباشد اگر پرسند که در شبا روز

چند رکعت نماز ست جواب بگو که سی و دو رکعت
نماز ست از انجمله هفده رکعت فرض ست و دوازده
رکعت سنت ست و سه رکعت وتر ست که آن را بر
واجب گویند و سی و دو رکوع ست و شصت و چهار
سجود ست و نود و چهار تکبیر ست و صد و هشتاد و
هشت تسبیح و هفده التحیات ست اگر پرسند که
در دو رکعت نماز چند چیز فرض ست جواب بگو که
دوازده چیز فرض ست شش در درون نماز ست
و شش در بیرون نماز ست اول آب پاک دوم جای
پاک سوم جامهٔ پاک چهارم وقت پنجم نیت
ششم قبله و آن شش که در درون نماز ست

اول تکبیر تحریمه دوم قیام سوم قرارت چهارم
رکوع پنجم سجود ششم قعدهٔ اخیر مقدار التحیات
خواندن تا عبده و رسوله اگر پرسند که در دو
رکعت نماز چند چیز واجب ست اول سوره با فاتحه
خواندن دوم سوره با فاتحه ضم کردن سوم
تعیین قرارت چهارم رعایت ترتیب پنجم تعدیل
ارکان یعنی آرام گرفتن در رکوع و در سجود مقدار
یک تسبیح و هر جا که سر بر زمین قرار
گیرد فرض ادا شود ششم قعده اولی هفتم
التحیات خواندن هشتم بلفظ سلام از نماز بیرون
آمدن نهم تکبیرات عیدین بجا آوردن دهم

قنوت خواندن یازدهم در بلندی بلند خواندن
دوازدهم در پستی پست خواندن ست اگر پرسند که
در دو رکعت نماز چند چیز سنت ست جواب
بگو که بست و هشت چیز سنت ست هفت در
قیام و هفت در رکوع و هفت در سجود و هفت در
قعدهٔ اخیر آن هفت که در قیام ست اول دو پای
بر زمین ماندن دوم تکبیر انتقالات گفتن سوم دو دست را
برداشتن برابر گوش چهارم دست راست را
بر بالای دست چپ نهادن مرد از زیر ناف
و زن را بر سینه پنجم اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم گفتن ششم بسم الله الرحمن الرحیم گفتن هفتم

سبحانک اللهم خواندن آنهفت که در رکوع ست
اوّل تکبیر گفتن دوم با دو دست زانو را گرفتن سوم
برپشت پای نکریستن چهارم پشت را خم کردن
پنجم سه بار سبحان ربی العظیم گفتن ششم قد
راست کردن هفتم سمع الله لمن حمده گفتن آنهفت که
در سجود ست اول تکبیر گفتن دوم دو دست را از بغل
دور داشتن سوم شکم از ران دور داشتن چهارم
سر را در میانهٔ دو کف نهادن پنجم از پیشانی
بینی را بر زمین پیشتر ماندن ششم سه بار سبحان
ربی الاعلی گفتن هفتم آرام گرفتن در میان دو سجود
آنهفت که در قعده ست اول بر بالای پای چپ

نشستن دوم دو دست را بر بالای ران نهادن
سوم انگشتان دست را بسوی قبله کردن چهارم
در کنار خود نگریستن پنجم انگشتان دست را
نگشاده داشتن در قعدهٔ اخیر

صلوات خواندن هفتم

برنیت و شتگان

سلام
دادن

تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله النبی علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل
مسلم و مسلمة صدق رسول الله پیغمبر علیه السلام چنین
میفرماید که طلب کردن علم فرض ست بر همه
مسلمانان از مردان و زنان و آزاد و بنده امامراد
ازین علم چهار علم ست اوّل علم توحید دوم علم
نماز سوم علم روزه چهارم علم حیض و نفاس
بدانکه بر همهٔ مسلمانان لازم ست که انیسائلها را

بیاموزند و یاد گیرند امام ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله
علیه میفرمایند که هر که نماز میگذارد و آنچه در نماز
فرض ست بجای میآرد و ناهای فرایض نمیداند
نمازش درست نباشد بنا بر انکه دانستن فرایض
ایمان و فرایض اسلام و واجبات اسلام و سنن و
اسلام و مستحب اسلام و فرایض نماز و واجبات نماز
و سنتهای نماز و مستحبات نماز و آداب نماز
و احکام نماز و فرایض طهارت و واجبات طهارت
و سنتهای طهارت و مستحبات طهارت
و تباه کننده، طهارت و فرایض تیمم و فرایض
غسل و موجبات غسل و نیت غسل و سنتهای

نماز دانستن وقت و فرایض کوته و فرایض روزه
و فرایض حج واجب بود بر همه مسلمانان بنابران
اینکتا براهمات المسلمین نام نهاده شد و بالله
التوفیق اگر پرسند که فرایض ایمان چند ست
جواب بگو که چهار ست اول دانستن خدا یتعالی دوم
ایمان آوردن بخدا یتعالی سوم ایمان را نگاهداشتن
چهارم ایمان را باخود بردن قال النبی علیه السلام
الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب یعنی گفتند
پیغمبر علیه السلام ایمان اقرار کردن ست بزبان
و تصدیق کردن ست بدل و گفتند پیغمبر
علیه السلام ایمان برهنه ست و پوشش او

او هر نیکو کاریست و آرایش او شرم ست و میوه او
علم ست قال النبی علیه السلام الایمان لمن لا امانة
له گفتند پیغمبر علیه السلام ایمان نیست مر کسی را که
گذاردن امانت نیست قال النبی علیه لا یؤمن احدکم
حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه یعنی گفتند پیغمبر
علیه السلام مومن نیست از شما یان تا که لازم ندارد
برادر مؤمن را آنچه روا دارد برای نفس خود بدانکه
ایمان را شرایط ارکان و احکام ست اما
ارکان هفت ست اول ایمان آوردن بخدا یتعالی
دوم ایمان آوردن بملائکه او سوم ایمان
آوردن بهمه کتابهای او چهارم ایمان آوردن

همهٔ پیغمبران او پنجم ایمان آوردن آنکه تقدیر نیکی
و بدی همه از خداست عزّوجل ششم ایمان آوردن
بروز قیامت هفتم ایمان آوردن آنکه زنده کردانیدن
بعد از میرانیدن حق ست و راست ست هر که شک
آرد کافر گردد نعوذ بالله من ذلک اگر پرسند که
توحید چیست جواب بگو که یکی گفتن و یکی اعتقاد
کردن ست اگر پرسند که پیش از ایمان
به از ایمان چیست جواب بگو که عنایت و هدایت ست

اگر پرسند که در ایمان به از ایمان
چیست جواب بگو که داشتن ایمان ست اگر پرسند که
بعد از ایمان به از ایمان چیست جواب بگو که دیدار

بیچون حق تعالی ست اگر پرسند که بنای مسلمانی
بر چند نوع ست جواب بگو که بر پنج نوع ست
اوّل کلمهٔ شهادت گفتن ست که اشهد ان لا الٰه الا الله
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله دوم پنج وقت
نماز گذاردن ست سوم روزهٔ ماه شریف رمضان
داشتن چهارم طواف خانهٔ کعبه کردن هر گرا قدرت
و توانائی باشد مر زاد و راحله پنجم زکوة مال
دادن اگر پرسند که ظهور ایمان در کجاست
جواب بگو که در قلب ست اگر پرسند که اصل
ایمان چیست جواب بگو که عنایت و هدایت
حق ست و سر ایمان کلمهٔ طیبه گفتن ست که

لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و جان ایمان
قرآن خواندن ست و پنج ایمان اخلاص ست و وطن
ایمان دل بندہ مؤمنان ست و تخم ایمان
علم ست و پوست ایمان شرم ست و میوہ ایمان
روزہ ست و برگ ایمان تقوی ست و مغز ایمان
دعا ست و آب ایمان نماز ست اگر پرسند کہ
ایمان بر خالق ست یا بر مخلوق ست جواب بگو کہ
ہم بر خالق ست و ہم بر مخلوق آنکہ بر خالق ست
لا الہ الا اللہ ست و آن کہ بر مخلوق ست محمد
رسول اللہ ست اگر پرسند کہ ایمان فرض ست
یا سنت جواب بگو کہ ایمان بر کافران فرض ست

و بر مومنان سنت ست و عمل ایمان بر مؤمنان
فرض ست اگر پرسند کہ عمل ایمان چیست
جواب بگو کہ نماز و روزہ و حج و زکوۃ و سایر
طاعتا کہ از بدن بوجود می آید اگر پرسند کہ
اصول دین چند ست جواب بگو کہ ہشت ست
اوّل توحید کہ بہ یکانگی خدا یتعالی گواہی دادن و یکی
اعتقاد کردن و یکی گفتن و یکی دانستن دوم عدل
عدل آن ست کہ بجز درستی کردن سوم امامت امامت
آن ست کہ کار آخرت را از کار دنیا مقدم داشتن
چہارم نبوت نبوت آن ست کہ حضرت محمد مصطفی
صلی اللہ علیہ وسلم را پیغمبر برحق دانستن پنجم

امر معروف امر معروف آن ست که آنچه خدای تعالی
فرموده ست بجای آوردن ششم نهی منکر نهی
منکر آن ست که آنچه خدایتعالی نهی کرده ست از آن
دور بودن هفتم تبرأ تبرأ آن ست که دشمنان خدایتعالی را
دشمن داشتن هشتم تولا تولا آن ست دوستان
خدایتعالی را دوست داشتن اگر پرسند که
صفات الله چند ست جواب بگو که ده ست هشت
ثبوتی و دو سلبی آنچه ثبوتی ست اول بنده اعتقاد کند که
خدایتعالی عالم ست یعنی داناست دوم زنده ست
هرگز نمیرد سوم قادرست بر هر شیء چهارم شنواست
نه بگوش پنجم بیناست نه بچشم ششم گویاست

نه بزبان هفتم ارادت یعنی همه را خواست کرد هشتم
تکوین یعنی پیدا کننده ست از عدم اما آن دو که سلبی ست
اول آنکه بنده اعتقاد کند که الله تعالی پاک ست
از جمیع عیبها دوم اعتقاد کند که الله تعالی را شریک
ندارد لیس کمثله شیء وهو السمیع العلیم اگر پرسند که
قلعهٔ ایمان چند ست جواب بگو که سه ست اول
کسی که فریضه را نداند ایمان او درست نباشد
دوم واجب را نداند ایمان او درست نباشد
سوم سنت را نداند ایمان او درست نباشد
اگر پرسند که موصلهٔ منهیه چند ست
جواب بگو که پنج ست دوم بر امام و بر قوم و یکی

برامام و بر قوم ست اوّل آنکه امام تکبیر تحریمه را آهسته
نگوید و آن که بر قوم ست اوّل قوم تکبیر تحریمه را پیش
از امام نگوید دوم پیش از امام بر رکوع و بر سجود نرود
و آن یکی برامام و بر قوم ست سلام بدست چپ
اوّلاً ندهد اگر پرسند که نماز قاری و نماز
امی کدام ست جواب بگو که نماز قاری آن باشد که
قرارت تواند کردن و نماز امی آن باشد که قرارت
نتواند کردن قاری را در عقب امی نماز گذاردن روا
نباشد اگر پرسند که نقصان چند ست
جواب بگو که سه ست اوّل کفر دوم شرک شوم شک
آوردن اگر پرسند کفر در لغت چیست جواب بگو که

پوشیدن ست بنابران کافر را کافر نامیده اند
از جهت آن که پوشنده ایمان حق ست در شریعت
حق دانستن همه باطلها و باطل دانستن حقها ست
چنانچه در جواهر الاسلام آورده ست که کفر انکار همه
حقها ست و بحق دارنده باطلها بود انکار بعضی از
از حقوق اتفاقی بدان که هر کاه که از شخصی کلمه ظاهر
و صادر شود که واجب میکرداند باشد
کفر را از دو وجه مثلا در کلمه یکوجهی باشد که نظر
باین وجه کافر نمیشود باشد مفتی میل میکند
و حکم میکند بعدم کفر آن و کوینده ازین کلام اگر
همان معنی باشد کفر نیست کافر نمیشود و اما

ارادهٔ وجه دیگر کنند کافر میشود فتوی متقی بر عدم
کفر فایل نمیکند و بروی توبه و استغفار و تجدید
نکاح زوجه اش لازم ست چنانچه شخصی گوید که قصعه
من الثرید خیر من الله تعالی این کلام دو تاویل
دارد قصعه ثرید کاسه اسکنه بهتر از الله تعالی است
نظر باین معنی کافر میشود تاویل دوم آن که کاسهٔ
اسکنه خیر ست از نعمت الله تعالی نظر باین معنی
کافر نمیشود و اگر کسی تکلم کند بلفظ کفر و میدانسته
باشد که این لفظ کفر ست و اعتقاد کند به معنی
آن تحقیق این شخص کافر گردد و اما اگر شخصی کلمه را
بر زبان گوید و داند که این کلمه کفر ست لیکن

اعتقاد کند بمعنی آن ندانسته یا نداند که این
کلمهٔ کفر ست ولیکن باختیار خود بر زبان جاری
کرده باشد تحقیق کافر شده ست نزد علماء ما
رحمهم الله و اگر گوید که من ندانستم این کلمه کفر
باشد فائده نمیکند زیرا که جهل در اسلام عذر
نیست اما کلمهٔ کفر بر زبان شخصی جاری شود خطا
و بی اختیار چنانچه اراده کرد که لا آله الا الله زبانش
لا آله الا الله ان مع الله آلهًا آخر یعنی ما خدا ست
خدای دیگر آنکه اراده کرد که گوید که بحق آنکه من خدایم
و تو نیز درین صورت کافر نمیشود گفته اند
علمای این محمول ست بر پاکیزه و بین الله تعالی

اما قاضی تصدیق نمیکند قول او را و حکم میکند
بر کفر کسی که پوشیده دارد کفر خود را بظاهر مسلمان
نماید و باهتمام کند و قصد کند کافر شود و کسی که
گذارد اشیائی را این اشیا واجب میگردد نیت
باشد کفر را و بر زبان تکلم نکند و بدل آن را
مکروه دارد و راضی نباشد در ایمان او ضرر نمیرساند
بلکه محض ایمان ست اگر پرسند که در
نماز خواندن چند چیز فرض ست جواب بگو که
هفت چیز فرض ست اول اند که کدام نماز
میگذارد دوم داند که چند رکعت نماز میگذارد
سوم داند که ادا میگذارد یا قضا چهارم داند که

فرض میگذارد یا نفل پنجم داند که تنها میگذارد
یا بجماعت ششم داند که روی بقبله آورد ست
یا نی هفتم خالصا لله گذارد اگر پرسند که
چون جان بنده مومن از بدن بیرون آید ایمان
کجا رود اگر گوئی بجان میرود و بدن از ایمان میماند
و اگر گوئی ببدن میرود جان از ایمان میماند و اگر
گوئی بعضی ببدن و بعضی بجان پس ایمان دو نیم
نمیشود جواب بگو که ایمان را دو صفت ست
فعل ایمان را جان بود و حکم ایمان را تن ست
اگر پرسند که شرایط نماز جمعه چند ست
جواب بگو که دوازده ست پنج او موجب ادا ست

وهفت او موجب قضاست آن هنگیکه موجب
او است اول جامع دوم بادشاه سوم اول وقت
نماز هشین چهارم خصبه پنجم قوم وآن هفت که
موجب قضاست برهفت کس وانباشد اول
بر عورت دوم بر حایض سوم بر کودک چهارم بر مسافر
پنجم بر بنده ششم بر اعمی هفتم بر زمن ۴
اگر پرسند که طهارت برچند نوع ست جواب
بگو که بر شش نوع ست اول طهارت سرست
یعنی پاک دارد سر خود را از هوا و هوس دوم
طهارت قلب ست یعنی پاک سازد دل خود را از
حسد سوم طهارت دهان یعنی پاک سازد دهان

خود را از غیبت واز دروغ گفتن چهارم طهارت
باطن ست یعنی پاک سازد باطن خود را از حرام
ششم طهارت شریعت ست یعنی پاک دارد شریعت را
اگر پرسند که حیض چند ست جواب بگو که
دوازده ست چهار او خاص ست وهشت او
مشترک وآنچهار یکه خاص ست اول دختر یکه
بلاغت رسید حیض دید دوم انقضاء عدت
یعنی عورتی از شوهر برآید وخود را بشوهر دیگر رسد
تا از حیض پاک نشود بشوهر دیگر نشاید واگر کنیزک
باشد نیز از حیض پاک شود اگر پرسند که ۴
هشت مشترک کدام ست جواب بگو که عورتیکه

از حیض پاک نشود هشت کار نکند اول کلمهٔ طیبه
نگوید دوم نماز نخواند سوم روزه ندارد چهارم قرآن
نخواند پنجم خط ننویسد ششم طواف خانه کعبه
نکند هفتم جماع نکند هشتم دخول مسجد نکند
اگر پرسند که قومه و جلسه کدام ست جواب
بگو که قومه آن ست که وقتی که از رکوع برگردد راست
ایستد و جلسه آن ست که در میان دو سجده
نشیند مقدار یک تسبیح مسئله شخصی در محل
قومه امام را در رکوع یافت و محل نیت کردن نیست
فی الحال گوید که دخلت فی الصلوة الامام و خود را
پیوند دو ثواب جماعت دریابد اگر پرسند که

جواب بگو که سه ست اول عقل دوم بلوغ سوم اسلام
اگر پرسند که قبله چند ست جواب بگو که پنج است
اول قبلهٔ عرش از نور ست و او قبلهٔ حاملان ست
دوم قبلهٔ کرسی ست از زبرجد ست آن قبلهٔ
کروبیان ست سوم بیت المعمور از زمرد ست
او قبلهٔ فرشتگان ست چهارم بیت المقدس
از یاقوت سرخ ست او قبلهٔ پیغمبران ست
پنجم بیت الله یعنی خانهٔ کعبه ست از سنگ است
آن قبلهٔ مؤمنان ست تن در محراب می ایستد
و جان در کعبه و خرد در بیت المعمور و فعل در
کرسی و دل در عرش ست هر که این قاعده را

نداند امامتی او درست نباشد روایت ست از
حضرت امام اعظم رحمة الله علیه گفته اند که
هر که این چهار مسئله را نداند امامتی او درست
نباشد از امام پرسند که امام ما تولی و امام تو
کیست گوید که امام من قرآن ست دوم گویند که
مایان بتو اقتدا میکنیم و تو بکه اقتدا میکنید گوید که
من بقرآن مجید اقتدا میکنم سوم گویند نماز ما بتو
درست ست و نماز تو بکه درست میشود بگوید که نماز
شمایان بمن درست میشود و نماز من بعلم خدا تعالی
و بشریعت حضرت رسول اکرم صلی علیه وسلم
درست میشود چهارم آن که نماز ما هیکذاری یا نماز

خویش گوید که من نائب قوم و گذارنده نماز شویم
اگر پرسند که امامتی را چند فضیلت ست
جواب بگو که ده فضیلت ست تا نماز جماعتیان
درست و روا باشد اول در قراءت لحن نکند
دوم تکبیر بلند گوید سوم رکوع و سجود بجای آرد چهارم
از حرام و شبهه خود را نگاهدارد پنجم جاهای
خود را از نجاست نگاهدارد ششم در نماز قرآن
بسیار نخواند تا که ملال قوم نشود هفتم بخود ش
عجب نیارد هشتم بمسجد پیش از قوم رود و بعد از قوم
براید نهم قوم را آمرزش خواهد که او شفیع
قوم ست دهم سلام دادن برنیت مؤمنان و هم

برنیت فرشتگان بعد ازان مسمه را دعا کند و اجابت
خواهد و اگر خود را تنها دعا کند خیانت کرده باشد
اگر پرسند که مؤذن را چند چیز لازم ست جواب
بگو که سه چیز لازم ست اول شناختن وقت دوم
نگاهداشتن جلو از حرام سوم چون غایب باشد
کسی دیگر اذان گوید روی ترش نکند و از وجه مؤذنی
چیزی طلب نکند و مسجد را پاکیزه دارد اگر پرسند که
چند فرقه مؤذنی نشاید جواب بگو که هفت فرقه
مؤذنی را نشاید اول تهمت کننده دوم تهمت
کرده شده سوم کذاب چهارم غیبت کننده
پنجم خمر خوار ششم روستائی یعنی در بیان کلان

شک باشد هفتم فاسق اگر پرسند که در کلمات
اذان در چند جا بیم کفرست جواب بگو که در ده جا
بیم کفرست اول همزه را الله را مد کشیده گوید دوم
اکبر را اکبار گوید سوم اشهد را اشهاد گوید چهارم
اشهد را اشهد گوید پنجم لا آله الا الله را بی تشدید
گوید ششم حی علی الصلوة را حیا علی الصلوة گوید هفتم
هی الصلوة گوید هشتم حی علی الفلاح را هی علی الفلاح
گوید نهم حی علی الفلاح ما حی الفلاح گوید دهم حی علی الصلوة
بی تشدید خواند اگر پرسند که نیت غسل کدام ست
جواب بگو که این ست نویت ان اغتسل غسلا من الجنابة
رفعا للحدث و استباحة للصلوة تقربا من الله

تعالی الله اکبر اگر پرسند که واجبات غسل
هفت است جواب بگو که ده است اول آب در دهان
کردن دوم آب در بینی کردن و در گوشه چشم آب
رسانیدن سوم در زیر ناخن آب رسانیدن
چهارم در موضع استنجا آب رسانیدن اگر مقدار
درهم شرعی باشد شستن او فرض است ششم آبرا
اسراف نکند هفتم استنجا را در جای خلوت کند هشتم
نفس را از وسوسهٔ شیطان نگاهدارد نهم رو بقبله
استنجا نکند دهم بدست راست نکند ٭
اگر پرسند که کدام جنابت است که غسل واجب
نیست جواب بگو که زنی در جنابت قبل از غسل

حیض دید تا مدت حیض تمام نشود غسل واجب نشود
اگر پرسند که استنجا بر چند نوع است جواب
بگو که بر نه نوع است چهار فرض و یکی واجب و یکی سنت
و یکی مستحب و یکی احتیاط و یکی بدعت آن چهار یکه
فرض است شست حیض پاک شود دوم زنیکه از نفاس
پاک شود سوم کسیکه جنابت رسیده باشد
چهارم در مقعد کسی نجاست رسیده باشد زیاده
از درهم شرعی شستن او فرض است و آن یکیکه واجب
نجاست برابر درهم شرعی باشد و آن یکیکه
سنت است نجاست از درهم شرعی کمتر باشد
و مستحب آن است که بول کرده باشد سر ذکر را

شوید احتیاط آن ست که بادی از وی بوجود آید بشوید
بدعت آن ست که از مقعد چیزی نه براید استنجا کند
اگر پرسند که استنجای خاکی بر چند نوع ست
جواب بگو که دوازده نوع ست شش او جایز ست
و شش او غیر جایز ست آن ششی که جایز ست اول
کلوخ دوم خاک سوم سنگ چهارم نمد پنجم
پخته و کهنه ششم خشت خام و آن ششی که غیر جایز ست
اول خشت پخته دوم علف سوم سرگین چهارم استخوان
پنجم انگشت ششم سفال اگر پرسند که استنجا
و استنفا و استبرا کدام ست جواب بگو که استنجا
شستن اندام نهانی ست و استنفا سه بار دست

خود را مالیدن بکلوخ مالیدن نجاست نماند و استبرا
گواهی دادن دل ست بر پاک شدن اگر پرسند که
صفت ایمان چند ست جواب بگو که هفت ست
اول ایمان بغیب آوردن دوم علم غیب را خاصه
خدایتعالی دانستن سوم بهشت و دوزخ را نادیده
گرویدن چهارم حلالهای خدایتعالی را حلال
دانستن پنجم حرامهای خدایتعالی را حرام
دانستن ششم خوف ست یعنی از عذابهای خدای
تعالی ترسیدن هفتم رجاست یعنی از رحمت خدایتعالی
امیدوار بودن در خبر ست که الایمان بین الخوف
والرجاء یعنی ایمان در میان خوف و رجا بودن ست

اما در کتاب حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه
آورده اند که شوهر را علم لازم ست که شرایط طهارت
و نماز و غسل جنابت و علم حیض و نفاس و مانند آنها را
بیاموزد در نوافل و غیر آنها را در آموختن معین نشود
عاصی گردد زیرا که خدایتعالی در کلام مجید خود
میفرماید که یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا
یعنی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بخدای عزوجل
نگاهدارید خود را و اهل خود را از آتش دوزخ در فضیلت
وضو قال النبی علیه السلام الوضوء مفتاح الصلوة والصلوة
مفتاح الجنة یعنی وضو کلید نماز ست و نماز
کلید بهشت ست هر کرا وضو باشد و خسپد

جان او را بآسمان برند و دستوری دهند
تا خدایرا سجده کند در خلاصه مسعودی
آورده ست که فرشتگان مومنانرا آمرزش
خواهند باید که با طهارت باشند پیش از وقت
وضو سازند و منتظر نماز باشند در خبر است که
المنتظر للصلوة کانه فی الصلوة یعنی منتظر شونده نماز
گویا که در نماز ست و از امیر المومنین عمر بن الخطاب
رضی الله عنه روایت میکنند ایشان فرمودند
هر که بعد از وضو آب گیرد و بر گردن خود کشد
درین حین بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد
ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و اشهد

ان محمداً عبدک ورسولک استغفر الله واتوب
الیه **بیان** دعاهائی که در وضو میخوانند چون
بخلا روند پای چپ پیش گیرند وبگویند اللهم
انی اعوذبک من الرجس النجس الخبیث من الشیطان
الرجیم وچون بیرون آیند پای راست را بیرون نهند
وبگویند غفرانک ربنا والیک المصیر وبروایتی
الحمد لله الذی اخرج عنی ما یوذینی وامسک
ما ینفعنی وچون سر دست بشویند بگویند بسم الله العلی
العظیم والحمد لله علی دین الاسلام چون از استنجا
فارغ شوند بگویند اللهم اجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین من عبادک الصالحین

والذین لاخوف علیهم ولا هم یحزنون وچون
آب در دهان کنند بگویند اللهم اعنی ذکرک وشکرک
وحسن عبادتک وتلاوة کتابک ورحمتک وچون
آب در بینی کنند بگویند اللهم ارحنی رایحة الجنة وارزقنی
من نعمتها وچون روی بشویند بگویند اللهم بیض
وجهی بنور معرفتک یوم تبیض وجوه وتسود وجوه وچون
دست راست را بشویند بگویند اللهم اعطنی کتابی بیمینی
وحاسبنی حساباً یسیراً وچون دست چپ را بشویند
بگویند اللهم لاتعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء
ظهری وچون مسح سر کشند بگویند اللهم حرم شعری
وبشری علی النار وچون مسح گوش کنند بگویند

اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه

وچون مسح کردن کشند بگویند اللهم اعتق من النار

ونجنی من سلاسل و اغلال برحمتک یا ارحم الراحمین

دعای بعد از طعام اللهم اشبعنا وارونا ونعم

علینا وافضل برحمتک یا ارحم الراحمین نوع دیگر الحمد

الذی اطعمنی هذا الطعام ورزقنی من غیر حول منی ولا قوة

برحمتک یا ارحم الراحمین **بیان نفس امّاره**

وخاصیّت آن منقول ست از حضرت شیخ الاسلام

والمسلمین امیر الدین الخوافی رحمة الله علیه

یقین میدانکه نفس امّاره را هفت سری ست

وهر سری را کلیدی ست از درکات دوزخ تا نفس را

نرانی وسرمای او را نزانی از آتش دوزخ نجات

نیابی سر اوّل او چون سرخرست دوم چون سر

سگ سوم چون سر شیر چهارم چون سر اسب پنجم

چون سر روباه ششم چون سر خوک هفتم چون سر مار

اگر خواهیکه بدانیکه کدام سر آن غلبه دارد نظر کن تا

میلت بچه چیز بیشتر ست اگر سر خر غالب ست میلت

همه خوردن وخفتن بود ودفع وی روزه ونماز وتقوی

وعفت بود اگر سر سگ غالبست زدن ودریدن

وبکس در افتادن بود ودفع وی حلم وبردباری

وتواضع بود واگر سر اسب غالب ست دیدن

شهرها ودر سفر بود ودفع وی سکوت وآرامیدن بود

واکر سرشیر غالبست میلت بهوا و تکبر و بزرکی بود
دفع وی بخلوت و کمنامی و خواری کشیدن بود
واکر سر روباه غالبست میلت همه تزویر و حیلت
و مکر و ستم و نفاق بود دفع وی بخلوت و عزلت
و خاموشی بود و اکر سر خوک غالبست میلت همه
پلیدی و بیباکی بود دفع وی اکی و پرهیزکاری
بود و اکر سر مار غالبست همه میلت زخم
زدن و نقصان رسانیدن بود دفع وی خدمت
و شفقت و حرمت بود و الله اعلم بالصواب
اعلم ان النفس سته النفس اللوامة وهی عبارة عن القهر
والمکر والعجب والنفس المطمئنة وهی عبارة

عن التوکل والتذلل والعبادة والشکر والرضاء
والنفس الراضیة وهی عبارة عن الکراهة والاخلاص
والریاضة والذکر والوفاء والنفس الامارة وهی
عبارة عن البخل والتکبر والجهل والغضب والنفس المرضیة
وهی عبارة عن التقرب والنفس الملهمة وهی عبارة
عن النجات والعنایة والعلم والتواضع
والتحمل تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

تمت تمام





بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد آن خدای پاک را — آنکه جان بخشید مست خاک را
آنکه در آدم دمید او روح را — داد از طوفان نجات او نوح را
آنکه فرمان کرد قهرش مادرا — تا سزائی داد قوم عاد را
آنکه لطف خویش را اظهار کرد — بر خلیلش نار را گلزار کرد
آن خداوندیکه هنگام سحر — کرد قوم لوط را زیر و زبر
سوی او خصمی که تیر انداختی — بسته کارش کفایت ساختی
چون عنایت قادر قیوم کرد — بر کف داود آهن موم کرد

آنکه اعدا را بدریا در کشید — ناقه را از سنگ خارا بر کشید
با سلیمان داد ملک سروری — شد مطیع خاتمش دیو و پری
از تن صابر بکرمان قوت داد — هم ز یونس لقمهٔ باحوت داد
بنده را اره بر سر می نهد — دیگری را تاج بر سر می نهد
اوست سلطان هر چه خواهد آنکند — عالمی را در دمی ویران کند
آن یکی را زر دو صد همیان دهد — واندگر در حسرت نان جان دهد
آن یکی را گنج نعمت میدهد — دیگری را رنج محنت میدهد
آن یکی پوشیده بسنجاب و سمور — واندگر خفته برهنه در تنور
آن یکی بر بستر کمخوا و نخ — واندگر در خاک خواری کرده رخ
طرفه العینی جهان بر هم زند — کس نمیداند که آنجا دم زند
آن یکی بر تخت با صد غرو ناز — واندگر کرده دهان از فاقه باز

آنکه با مرغ هوا ماهی دهد | بندگانرا دولت شاهی دهد
بی پدر فرزند پیدا آورد | طفل را در مهد گویا آورد
مرده را صد ساله راحی میکند | این بجز حق دیگری کی میکند
صانعی کز طین سلاطین میکند | نجم را رجم شیاطین میکند
از زمین خشک و یا ندکیاه | آسمانها را هم او دارد نگاه
هیچکس در ملک او انبازنی | قول او را لحن او آوازنی

فی نعت النبی صلی الله علیه وسلم

بعد ازان گویم درود مصطفی | آنکه عالم یافت از نور ش صفا
سید کونین ختم المرسلین | آخر آمد بود فخر الأولین
آنکه آمد نه فلک معراج او | انبیا و اولیا محتاج او
شد وجودش رحمة للعالمین | مسجد او شد همه روی زمین

آنکه شد یارش ابوبکر و عمر | از سر انگشت او شق شد قمر
آن یکی او را رفیق غار بود | وان دگر لشکر کش ابرار بود
صاحبش بودند عثمان و علی | بهر او کشتند در عالم ولی
آن یکی کان حیا و حلم بود | واندگر باب مدینه علم بود
آن رسول حق که خیر الناس بود | عم پاکش حمزه و عباس بود
هر دم از ما صد درود و صد سلام | بر رسول و آل اصحابش تمام

آن امامانیکه کردند اجتهاد | رحمت حق بر روان جمله باد
بوحنیفه بود امام باصفا | آن سراج امتان مصطفی
باد فضل حق قرین جان او | شاد باد ارواح شاگردان او
صاحبش یوسف قاضی شد | وز محمد ذوالمنن راضی شد

شافعی ادریس مالک بازفر | یافت زیشان دین احمد زیب و فر
روحشان در صدر جنت شاد باد | قصر دین از علمشان آباد باد

مناجات

پادشاها جرم ما را درگذار | ما گنهکاریم تو آمرزگار
تو نکوکاری و ما بد کرده ایم | جرم بی اندازه بیحد کرده ایم
سالها در فسق عصیان بوده ایم | آخر از کرده پشیمان بوده ایم
بی گنه نگذشته بر ما ساعتی | با حضور دل نکرده طاعتی
بر در آمد بنده ربگریخته | آبروی خود بعصیان ریخته
مغفرت دارم امید از لطف تو | زانکه خود فرموده در لاتقنطوا
بحر الطاف تو بی پایان بود | نا امید از رحمت شیطان بود
نفس شیطان نه دگر یارا من | رحمت باشد شفاعتخواه من

چشم دارم کز گنه باکم کنی | پیش ازان کاندر لحد خاکم کنی
اندر آندم کز بدن جانم بری | از جهان با نور ایمانم بری

بطریقهٔ پند

عاقل آن باشد که او شاکر بود | وانکهی بر نفس خود قاهر بود
هر که خشم خود فرو خورد ایجوان | باشد او از رستگاران جهان
آن بود ابلهترین مردمان | کز پی نفس و هوا باشد روان
وانکهی پندارد او تا یک رای | خواهد آمرزیدنش آخر خدای
گرچه درویشی بود بخت بدی | هم ز نادانی نباشد بختری
هر که او را نفس تو سن رام شد | از خردمندان نیکو نام شد
بر مرادی خویش تا کردی امیر | صبر بگزین و قناعت پیش گیر
از غنا میخواهد او از دو الیمین | وز قناعت میتوانش یافتن

در ریاضت نفس سگ را گوشمال — تا نیندازند ترا اندر ضلال

هر که رنجاند ترا عذرش پذیر — تا بیابی مغفرت در وی مگیر

هر که خواهد تا سلامت ماند او — از جمیع خلق رو گرداند او

حق ندارد دوست خلق آزار را — نیست این خصلت یکی دیندار را

مردمان را سر بسر در خواب دان — گشت بیدار آنکه رفت او از جهان

آنکه در بند دل آزاری بود — در عقوبت کار او زاری بود

از ستم هر کو دلی را ریش کرد — آن جراحت بر وجود خویش کرد

قوت نیکی نداری بد مکن — بر وجود خود ستم بیحد مکن

پند سودمند

ای برادر گر خبر داری مدام — نرم و شیرین گوی با مردم کلام

هر که باشد ترش روی و تلخگوی — دوستان از وی بگردانند روی

هر که از دشمن نباشد پر حذر — عاقبت بیند از و رنج و ضرر

در جوار خود مر او را ره مده — از برای آنکه دشمن دور به

در میان دوستان مسرور باش — گر خبر داری ز دشمن دور باش

ای پسر تدبیر راه توشه کن — پس حدیث این و آن اندیشه کن

چهار چیز آمد بزرگی را دلیل — هر که این دارد بود مرد اصیل

علم را اعزاز کردن بیحساب — خلق را دادن جواب با صواب

هر که دارد دانش و عقل و تمیز — اهل علم و حلم را دارد عزیز

دور میباش از خطاها ای پسر — عقل داری باش از اینها پر حذر

ای پسر کم گیر الفت با بدان — رغبت دنیا و صحبت با زنان

حب دنیا آتش سوزان بود / با بدان الفت بلای جان بود

زهر دارد در درون دنیا چو مار / گرچه بینی ظاهرش نقش و نگار

می نماید خوب زیبا در نظر / لیک از زهرش بود جان را خطر

زال دنیا چون عروس آراسته / هر زمانی شوی دیگر خواسته

مقبل آن مردی که شد زین خفت طاق / پشت بر وی کرد دادش سه طلاق

لب به پیش شوی خندان میکند / پس هلاک از زخم دندان میکند

علامت نیک بختی

شد دلیل نیک بختی چار چیز / هر که این چارش بود باشد عزیز

اصل پاک آمد دلیل نیکبخت / نیست بد اصل سزای تاج و تخت

نیکبختان را بود راه صواب / آنکه بدبخت است باشد در عذاب

یک دلیل دیگر آمد قلب پاک / گر دلت پاکست نبود هیچ باک

هر که ایمن از عذاب حق بود / نیست مؤمن کافر مطلق بود

عمر دنیا چند روزی بیش نیست / غافل است آنکس که دور اندیش نیست

ترک لذات جهان باید گرفت / دامن صاحبدلان باید گرفت

در پی لذات نفسانی مباش / دوستدار عالم فانی مباش

نیست حاصل رنج دنیا بردنت / عاقبت چون می بباید مردنت

از تنت چون جان روا نخواهد شدن / خاکت اندر استخوان خواهد شدن

مر ترا از دادن جان چاره نیست / رهزنت جز نفسک اماره نیست

موعظه

عافیت را گر بخواهی ای عزیز / میتوانش یافتن از چار چیز

ایمنی و نعمت اندر خاندان / تندرستی و فراغت با بدان

چونکه با نعمت جوانی باشدش / عافیت را زان نشانی باشدش

با دل فارغ چو باشی تندرست / دیگر از دنیا نباشد هیچ جست

بر میاور تا توانی کام نفس / تا نیفتی ای پسر در دام نفس

زیر پا آور هوای نفس را / کم بدو ده بهرهای نفس را

نفس شیطان میبرد از ره ترا / تا نیندازند اندر چه ترا

نفس را سرکوب دایم خوار دار / تا توانی دورش از مردار دار

خلق خود را دور دار از هر مزه / تا نیفتی در وبال و در بزه

نفس سگ را هر که شیرش میکند / در کنه کردن دلیرش میکند

ز آب و نان تا لب شکم را پر مساز / همچو حیوان بهر خود آخر مساز

روز کم خور گرچه صایم نیستی / پر مخور آخر بهایم نیستی

ایکه در خوابی همیشه تا بروز / بهر کرد خود چراغی بر فروز

خواب خور جز پیشهٔ انعام نیست / خفته کانرا بهره از انعام نیست

هر که در خوابست دایم ای پسر / غافلست آنکسکه دارد این اثر

ای پسر بسیار خواهی خفت خیز / گر خبر داری ز خود ناگفته خیز

خفته کانرا گاه بیدارش کنند / اندران ساعتکه بیمارش کنند

از چه دلبندی بدنیای دنی / چون نه جاوید در وی بودنی

دل درون دنیای دونی بستن خطاست / دامن از وی هر که برچیند رواست

نشان عاقل آنکه صورت آنرا نشود

ظاهر خود را میارا ای فقیر / تا که گردد باطنت بدر منیر

طالب هر صورت زیبا مباش / در هوای اطلس و دیبا مباش

از هوا بگذر خدا را بنده شو / زندگی میبایدت در ژنده شو

خرقهٔ پشمینه را بر دوش کن / شربتی از نامرادی نوش کن

از بدن برکش لباس فاخرت / گر همیخواهی نصیب از آخرت

ایکه در بر میکنی پشمینه را — پاک ساز اول ز سینه کینه را

بی تکلف با بس آرایش مجوی — ترک راحت گیر آسایش مجوی

همچو صوفی در لباس صوف باش — در صفتهای خدا موصوف باش

در برت کوکوست نیکو میباش — زیر پهلو جامه خوابت کوه باش

مرد ره را بوریا قالین بود — زانکه خشتش زیر سر بالین بود

کر ترا عقل است باد انش قرین — باش درویش و بدرویشان نشین

همنشینی جز بدرویشان مکن — تا توانی غیبت ایشان مکن

حب درویشان کلید جنت است — دشمن ایشان سزای لعنت است

پوستین درویش غیر از ذلت است — در پی کام و هوای خلوت است

مرد تا نهند بغرق نفس پای — ره کجا یابد بدرگاه خدای

مرد ره در بند قصر و باغ نیست — بر دل او غیر درد و داغ نیست

کر عمارت ترا بری بر آسمان — عاقبت زیر و زمین گردی نهان

کر چو رستم شوکت و زور تو بود — جای چون بهرام در گور تو بود

ای پسر از آخرت غافل مباش — با متاع این جهان خوشدل مباش

در بلیات جهان صابر باش — وقت نعمت شاکر جبار باش

در بیان آثار شقاوت

چار چیز آثار بدبختی بود — کاهلی و جاهلی سختی بود

بیکسی و ناکسی هر چار شد — بخت بد را این همه آثار شد

هر که در بند عمارت میشود — هر چه دارد جمله غارت میشود

هر که او ترک تن آسانی بود — پس خلاف نفس ظلمانی بود

بر هوای خود قدم هر کو نهاد — کی تواند کرد با نفسک جهاد

هر که باشد در جهان با خواب خور / در قیامت نبودش زآتش گذر

رو بگردان از مراد آرزو / پس بدرگاه خدا رو آر تو

کامرانی سر بناکامی کشد / مرد ره خط در نکونامی کشد

امر و نهی حق چو داری ای ولید / پس مرو دنبالهٔ نفس پلید

هر که ترک کامرانی میکند / بر خلافش زندگانی میکند

گر همیخواهی نصیب از آخرت / از بدن برکش لباس فاخرت

هر که بربست او در راحت تمام / باز شد بر وی در دار السلام

گر همیخواهی که گردی سربلند / ای پسر بر خود در راحت ببند

غیر حق را هر که خواهد ای پسر / کیست در عالم ازو گمراه تر

در بیان جستن جاه

ای برادر ترک عز و جاه کن / خویش را شایستهٔ درگاه کن

خوار باشد هر که باشد جاه جو / ای برادر قرب این درگاه جو

نفس در ترک هوا مسکین بود / گوشمال نفس نادان این بود

چون دلت با یاد حق ایمن بود / نفسک امّاره ات ساکن بود

عز و جاهت سر به پستی میکشد / مرد را در بت پرستی میکشد

هر که او را تکیه بر صانع بود / در جهان با لقمهٔ قانع بود

اکتفا بر روزی هر روزه کن / گر نداری از خدا دریوزه کن

در بیان مجاهدت نفس

نفس نتوان کشت الّا با سه چیز / چون بگویم یاد گیرش ای عزیز

خنجر خاموشی و شمشیر جوع / نیزهٔ تنهائی ترک هجوع

هر کرا نبود مراتب این صلاح / نفس او هرگز نیاید با صلاح

اهل دنیا را چو دیوار آیدش / لقمهای چرب شیرین بایدش

چونکه دل بی ذکر اللهت بود / دیو ملعون یار همراهت بود

هر که او در بند سیم و زر بود / در عقوبت کار او مضطر بود

آنکه بهر آخرت کارش بود / از خدا تشریف بسیارش بود

مال دنیا خاکسارانرا دهند / عاقبت پرهیزکارانرا دهند

هست دنیا ای برادر دشمنت / غل آتش میکند در گردنت

مدبری کو رو بدنیا آورد / بهره کی از عالم عقبی برد

در بیان خاصیت اجتناب نمودن از مردمان

ای پسر با یاد حق مشغول باش / وز خلایق دور همچون غول باش

فقر خود را پیش کس پیدا مکن / محنت امروز را فردا مکن

تا بکی چون مور باشی دانه کش / گر تو مردی فاقه را مرانه کش

بر توکل گر بود فیروزیت / حق دهد مانند مرغان روزیت

از خدا شاکر بود مرد فقیر / گر دهد قوتش لب نان فقیر

خم مشو پیش توانگر همچو طاق / تا نگردی جفت با اهل نفاق

مرد ره را نام نیک از خلق نیست / نفرتش از جامهای دلق نیست

مر ترا دل فارغ از زینت بود / کی هوای مرکب و زینت بود

هر کرا ذوق نکونامی بود / خاص مشمارش که او عامی بود

روی دل چون از هوا بر تافتی / بعد از آن میدانکه حق را یافتی

هر که او از حرص دنیا دار شد / بیگمان از وی خدا بیزار شد

در بیان آثار ابلهان

چار چیز آمد نشان ابلهی / با تو گویم تا بیابی آگهی

عیب خود ابله نه بیند در جهان / باشد اندر جستن عیب کسان

ای بسا کس از برای نفس زار / در بلا افتاد گشت از غم نزار

تخم بخل اندر دل خود کاشتن — وانکه امید سخات داشتن

هر که خلق از خلق او خشنود نیست — هیچ قدرش بر در معبود نیست

هر که او را همیشه بدخویی بود — کار او همیوسته بدرویی بود

خوی بد بر تن بلای جان بود — مردم بدخو نه از انسان بود

بخل شاخی از درخت دوزخ است — آن بخیلک از سکان برزخ است

روی جنت را کجا بیند بخیل — پشه افتاده زیر پای پیل

باش از بخل بخیلان برکران — تا نباشی از شمار ابلهان

در بیان رستگاری یافتن از بلاها

از بلاها رسته گردی ای عزیز — دور باید بود تا از چار چیز

رو تو دست از نفس دنیا باز دار — تا بلاها را نباشد با تو کار

ور بحرص آن کردی همیوسته بلا — با تو رو آرد ز هر سو صد بلا

آنکه نبود هیچ نقدش در میان — هر کجا باشد بباشد در امان

نفس دنیا را رها کن ای پسر — تا رهی از هر بلا و هر خطر

از برای نفس مرغ نامراد — آمد و در دام صیاد اوفتاد

از عذاب قهر حق ایمن مباش — در پی آزار هر مؤمن مباش

نفس را گر باز داری از هوا — دین و دنیا حاجتت گردد روا

تا دلت آرام یابد ای پسر — بود و نابود جهان یکسان نگر

در بلا یاری مخواه از هیچکس — زانکه نبود جز خدا فریادرس

هر کرا رنجانده عذرش بخواه — تا نباشد خصم تو در عرصه گاه

گر عنا خواهد کسی از ذوالمنن — وز قناعت میتوانش یافتن

در بیان عقل و دانش

هر کرا عقل ست و دانش ای عزیز — دور باید بود دانش از چار چیز

کار خود با ناسزا نکند رها / مردمی نکند بجای ناسزا

عقل داری میل بدکاری مکن / زین چو بگذشتی سبکباری مکن

تا شوی پیش از همه در روزگار / دست بر نان و نمک بگشاده دار

هر کرا از علم دل روشن بود / در زمانه با صلاح تن بود

هر که در پند خود آمد استوار / پند او را دیگران بندند کار

هر که باشد در شریعت ناپسند / کرد او هرگز مگر دا یهوشمند

هر که از گفتار خود باشد ملول / قول او را دیگری نکند قبول

بر مراد خود مکن کار ای پسر / تا صواب کار بینی سر بسر

هر که سازد بر سر پل خانهٔ / نیست عاقل هست او دیوانهٔ

تا تو باشی در زمانه دادگر / زیر دستان را نکو دار ای پسر

فقر درویشی شفای مؤمن است / زانکه اندر وی صفای مؤمن است

مال اولادت بمعنی دشمن اند / گرچه در ظاهر بدو چشم روشن اند

انما اولادکم را یاد گیر / مال ملک اینجهان بر باد گیر

مرد ره را بود دنیا سود نیست / هرگزش اندیشهٔ نابود نیست

هر که از صدقش دلی صافی بود / خرقهٔ با لقمهٔ وافی بود

بندگان حق چو جان را باختند / اسب همت تا ثریا باختند

تا نبازد در ره حق آنچه هست / آنچه میباید کجا آید بدست

در سخاوت و جوانمردی

در سخا کوش ای برادر در سخا / تا بیابی از پی شدت رها

باش پیوسته جوانمرد ای اخی / زانکه نبود دوزخی مرد سخی

در رخ مرد سخی نور صفاست / زانکه در جنت قرین مصطفی است

اسخیا را با جهنم کار نیست / جای ممسک جز میان نار نیست

پیشهٔ اهل بخیل تلبیس دان / در جهنم همدم ابلیس دان

هیچ ممسک نگذرد سوی بهشت / بلکه با او کی رسد بوی بهشت

آنکه میخوانند نامش را سقر / اهل کبر و بخل را باشد مقر

ای پسر در مردمی مشهور باش / از بخیل و از تکبر دور باش

با سخا کوش و تواضع پیش گیر / تا شود روی دلت بدر منیر

در بیان افعال شیطان

چار خصلت فعل شیطانی بود / داند اینها هر که رحمانی بود

عطسهٔ مردم چو بگذشت از یکی / باشد او از فعل شیطان بیشکی

خون بینی نیز از شیطان بود / آنکه ظاهر دشمنش انسان بود

خامیازه فعل شیطان ست قی / ای پسر ایمن مباش از مکر وی

در بیان علامت منافقان

شادی دنیا سراسر اغم بود / سود او را در عقب ماتم بود

از چه موجودی بیندیش ای پسر / هر کسی دارد غم خویش ای پسر

ای پسر اندوه و غم را خو کن / روی خود را جانب دلجو کن

هر کرا نبود بدل اندیشهٔ / عاقبت بر پای بیند تیشهٔ

کرد ایزد تا ترا از نیست هست / از برای آنکه باشی حق پرست

تا توانی بندهٔ معبود باش / با حیا و با سخا و جود باش

نهی لا تفرح ز دنیا گوش دار / جای شادی نیست دنیا هوشدار

شادمانان را ندارد دوست حق / اینسخن دادند استادان سبق

گر فرح از حق بجوی تو رواست / لیک از دنیا فرح جستن خطاست

حزن و اندوه ست قوت بندگان / غم خور و یار فرح جویندگان

هر که در بند خود آمد استوار / قول او را دیگران بندند کار

در بیان رستگاری

هست رستگاری در سه چیز — با تو گویم یاد گیرش ای عزیز

زان یکی ترسیدنست از ذوالجلال — دومین جستن بود قوت حلال

سومین رفتن بود با راه راست — رستگار است هر که این خصلت بجاست

گر تواضع پیش گیری ای جوان — دوست دارندت همه خلق جهان

سر مکن در پیش دنیا دار پست — ور کنی دینت ودیعت زود دست

بهر زرستان دنیا دار را — تا چه خواهی کرد این مردار را

مردکانند اغنیای روزگار — ای پسر با مردکان صحبت مدار

مال و زر بیحد بدست آوری — بعد ازان در گور حسرت بری

باش دایم ای پسر با یاد حق — گر خبر داری عمل و داد حق

زنده دار از ذکر صبح و شام را — در تغافل مگذران ای یار ما را

یا دحق آمد غذای این روح را — مرهم آمد ایندل مجروح را

یا دحق کر مونس جانت بود — کی هوای کاخ و ایوانت بود

مؤمنا ذکر خدا بسیار کو — تا بیابی در دو عالم آبرو

ذکر را اخلاص میباید نخست — ذکر بی اخلاص کی باشد درست

ذکر بر سه وجه باشد بیخلاف — تا ندانی این سخن را کذب و لاف

عام را نبود بجز ذکر زبان — ذکر خاصان باشد از دل بیگمان

ذکر خاص الخاص ذکر سر بود — هر که ذاکر نیست از خاسر بود

ذکر بی تعظیم گفتن بدعتست — واندران بیشرط دیگر حرمتست

هست مر هر عضو را ذکر دگر — هفت اعضا هست ذاکر ای پسر

ذکر چشم از خوف حق بگریستن — باز در آیات او نگریستن

یاری هر عاجز آمد ذکر دست — ذکر با خویشان بزیارت گردنست

استماع قول رحمن ذکر گوش — تا توانی روز و شب در ذکر کوش

اشتیاق حق بود ذکر دلت — کوش تا این ذکر گردد حاصلت

آنکه در جهل است دایم در گناه — کی حلاوت یابد از ذکر اله

خواندن قرآن بود ذکر فسان — هر کرا این نیست هست از مفلسان

شکر نعمتهای حق میکن مدام — تا دهد حق با تو نعمتها تمام

حمد حق را بر زبان ران ای پسر — عمر تا بر باد ندهی سر بسر

لب مجنبان جز بذکر کردگار — زانکه پاکان را همین بود است کار

در بیان چهار چیز

بر همه کس نیک باشد چار چیز — با تو گویم یاد گیرش ای عزیز

اول آن باشد که باشی دادگر — هم ز عقل خویش باشی با خبر

با شکیبائی تقرب کردن است — حرمت مردم بجای آوردن است

در بیان خصلت ذمیمه

چار چیز دیگر ای نیکو سرشت — هست از جمله خلایق نیک زشت

زان چهار اول حسد کینی بود — زان گذشتی عجب خودبینی بود

خشم را دیگر فرو ناخوردن است — خصلت چارم بخیلی کردن است

ای پسر کم کرد گرد این خصال — از برای آنکه زشت است این فعال

غل و غش بگذار چون زر پاک شو — پیش از آنکه خاک گردی خاک شو

حرص بگذار و قناعت پیشه کن — آخر از مردن یکی اندیشه کن

با محبان باش دایم همنشین — تا توانی روی اعدا را مبین

در بیان علامت مدبری

چار چیز آمد نشان مدبری — یاد گیرش گر تو روشن خاطری

مدبری باشد بابله مشورت — پس بجاهل دادن سیم و زرت

هر که پند دوستان نکند قبول — در حقیقت مدبر ست آن بوالفضول

هر که از دنیا نگیرد عبرتی — هست زان مدبر جهان را نفرتی

مشورت هر کس که با ابله کند — دیو ملعون پشکش کمره کند

آنکه مال و زر دهد با جاهلان — آنچنان کس کی بود از مقبلان

زر چو جاهل را همی آید بکف — میکند اسراف میسازد تلف

نشود از دوست مدبر پند را — از جهالت بگسلد هیوند را

عبرتی گیر از زمانه ای جوان — تا نباشی ای ز شمار مدبران

هر کرا از عقل آگاهی بود — نزد دانا ترس کمراهی بود

در بیان بزرگی چهار چیز

چار چیز آمد بزرگی را معتبر — مینماید خرد لیکن در نظر

زان یکی خصم ست دیگر آشنا — باز بیماری کز و دل ناخوش ست

چارمین دانش که آراید ترا — اینهمه تا خرد ننماید ترا

هر که در چشمش عدو باشد حقیر — از بلای او کند روزی نفیر

ذرهٔ آتش چو شد افروخته — بینی از وی عالمی را سوخته

علم اگر اندک بود خوارش مدار — زانکه نبود علم قدری شمار

رنج اندک را کن غمخوار کی — تا نه بینی عجز در بیچارگی

درد سر را کس نجوید گر علاج — خوف آن دارد که برگردد مزاج

باش از قول مخالف پرخرد — هیچ از آن از باد رافتی ای پسر

آتش اندک توان کشتن بآب — وای آنسا عتکه گردد التهاب

ای برادر گر تو هستی طالب — جز بفرمان خدا مکشای لب

ای پسر پند نصیحت گوش کن — گر نجاتی باید خاموش کن

گر خبرداری ز حی لایموت — بر دهان خود نه مهر سکوت

خاموشی بهتر ز کذب و غیبت است / ابله است او را بگفتن رغبت است

ای برادر جز ثنای حق مگوی / قول حق را از برای دق مگوی

دل ز پر گفتن بمیرد در بدن / گرچه گفتارش بود در عدن

آنکه سعی اندر فصاحت میکند / چهرهٔ دل را جراحت میکند

روزبان را در دهان محبوس را / وز خلایق خویش را مأیوس را

هر که او بر عیب خود بینا بود / روح او را قوتی پیدا بود

در بیان چهار چیز

ای پسر هر کس که دارد چار چیز / چار دیگر میشود موجود نیز

عاقبت رسوائی آید از لجاج / خشم را نارد پشیمان علاج

بیگمان از کبر خیزد دشمنی / حاصل آید خواری و کاهلتنی

چونکه خواری در میان پیدا شود / بنده از شومی آن رسوا شود

خشم خود را گر فرو نخورد کسی / عاقبت بیند پشیمانی بسی

هر که او آزاده و تن پرور است / نیست انسان کمتر از گاو خر است

هر که گشت از کبر بالا گردنش / دوستان آخر بگردد دشمنش

کاهلی را هر که سازد پیشه / آمد از خواری بپایش تیشه

در بیان بی ثباتی چهار چیز

چهار چیز ای خواجه کم دارد بقا / گوش کن ای مؤمن میمون لقا

جور سلطان را بقا کمتر بود / پس عتاب دوستان خوشتر بود

دیگران مهری که بینی از زنان / بی بقا چون صحبت ناجنس دان

با رعیت گر کند سلطان ستم / مر ورا باشد بقا در ملک کم

گر ترا از دوستان باشد عتاب / بی بقا باشد چو خط در روی آب

گرچه باشد زن زمانی مهربان / چون کم آید بهره بگشاید زبان

چون بنا جنسان نشیند آدمی — کمترک بیند از ایشان مردمی

زاغ چون فارغ ز بوی گل بود — نفرتش از صحبت بلبل بود

چون ترا ناجنس آید در نظر — ای پسر چون باد از وی در گذر

صحبت ناجنس جان کاهی بود — جمله از اینحال آگاهی بود

در بیان چهار چیز

چار چیز از چار دیگر شد تمام — چون شنیدی یاد میدار ای غلام

دانش مرد از خرد گیرد کمال — از عمل دینت همی باید جمال

هست دانش را کمالات از خرد — بیخرد را اهل دین کس نشمرد

شکر ناکردن زوال نعمت است — بهرهٔ شاکر کمال نعمت است

بیخرد دانش وبال است ای پسر — علم مرغ و عقل بال است ای پسر

هر که علمی دارد و نبود بران — از طریق عقل باشد بر کران

علم را بی عقل نتوان کار بست — پیش بیعقلان نمیباید نشست

در بیان چیزیکه خواری آرد

چار چیز است بر دهد از چار چیز — نشنود این نکته جز اهل تمیز

هر که زو صادر شود اینچار کار — بیند اینچار دگر بی اختیار

چون سوال آورد گردد خار مرد — ماند تنها هر که استکبار کرد

هر که در پایان کاری ننگرد — عاقبت روزی پشیمانی خورد

آخر ترا هر که او جویان بود — ترک این دنیا برو آسان بود

بهر حق از خلق ببریدن تمام — سخت کاری دان بنزد خاص عام

در بیان شکست آدمی

آدمی را چار چیز آرد شکست — با تو گویم یاد گیر ای حق پرست

دشمن بسیار وام بیشمار — جرم بیحد و عیال پر قطار

هر کرا بسیار باشد دشمنش — خیره گردد هر دو چشم روشنش

وای مسکینی که غرق وام شد — هر دمی از غصه خون آشام شد

هر کرا اطفال بسیارش بود — دل درون سینه بیمارش بود

در بیان خطاها

چار چیز است از خطاها ای پسر — گوش دارش با تو گویم سر بسر

اول از زن داشتن چشم وفا — ساده دل را پس خطا باشد خطا

مرد را تا نازمائی ای پسر — سر خود گفتن باو باشد ضرر

زن نباشد محرم راز ای پسر — سر خود گفتن بود جان را خطر

ایمنی زابله خطای دیگر است — صحبت صبیان ازینها مدبر است

در بیان حکم قران

حکم قرآن چار چیز است ای یکبار — چون در آوردی بگوشت یادگار

فرض حق اول بجای آوردنست — والدین از خویش راضی کردنست

حکم دیگر چیست با شیطان جهاد — چارمش نیکی بخلق نامراد

در بیان آنکه چهار چیز عمر را زیاده کند

میفزاید عمر مرد از چهار چیز — این نصیحت بشنو ای یار عزیز

اول آوردن بگوش آواز خوش — وانگهی دیدن جمال ماه وش

آنکه کارش بر مراد دل شود — در بقا افزونیش حاصل شود

سوم آمد ایمنی از مال و جان — میفزاید عمر مردم را از آن

در بیان پنج خصلت

عمر مردم را بکاهد پنج چیز — یاد دارش چون شنیدی ای عزیز

شد یکی زان پنج در پیری نیاز — پس غریبی وانگهی رنج دراز

هر که او بر مرده اندازد نذر — عمر او بیشک بکاهد ای پسر

هیچم آمد ترس و بیم از دشمنان — عمر را اینها همی دارد زیان

از خدا ترس و مترس از دیگران — کز همه دارد خدایت در امان

هر که او از دشمنان ترسان بود — کار او هر لحظه دیگر سان بود

احتراز کردن از پنج خصلت

دور باش از پنج خصلت ای پسر — تا نریزد آبرویت در نظر

اولاً کم گوی با مردم دروغ — زانکه گردد آبرویت بر فروغ

هر که استیزه کند با مهتران — آبروی خود بریزد بیگمان

پیش مردم هر که را نبود ادب — گر بریزد آبرو نبود عجب

از سبکباران مشو ای نیکخو — گر سبکباری بریزد آبرو

ای پسر با مهتران کمتر ستیز — وز جهالت آبروی خود مریز

گر بعالم آبرو میبایدت — یا ادب خلق نکو میبایدت

هر که آهنگ سبکباری کند — ز آبروی خویش بیزاری کند

جز حدیث راست با مردم مگوی — تا نگردد آبرویت آبجوی

از خلاف و از خیانت باش دور — تا بود پیوسته در رویت نور

گر همیخواهی که گویندت نکو — ای برادر هیچکس را بد مگو

تا نباشی در جهان اندوهگن — از خدا در روزگار کس مبین

در بیان بخت و سعادت

هر کرا سه کار عادت باشدش — در جهان بخت و سعادت باشدش

اولاً گر بیند او عیب کسان — در ملامت هیچ نگشاید زبان

هر کرا بینی براه ناصواب — سر بر راهش آر تا یابی ثواب

زحمت خود را ز مردم دور دار — بار خود بر کس میفکن زینهار

در فتوت گویند

هیبت مردی ای پسر نیکو بدان — اولاً ترسیدن از حق در نهان

عذر خواهد مرد پیش از معصیت — باشد این طاعات پیش از معصیت

آنکه کار نیک مردان میکند — با ضعیفان لطف و احسان میکند

ای پسر در صحبت مردان درآ — تا نظرها یابی از فضل خدا

هر که از مردان حق دارد نشان — نگذراند عیب دشمن بر زبان

خود نخواهد مرد خصما را هلاک — در غم مردم شود اندوهناک

ای بخواهد مرد انصاف از کسی — کر رسد ظلم و جفا با او بسی

هر که با اندر ره مردن نهاد — کی رود هرگز بدنبال مراد

هر که او باشد ز مردان خدا — باشد اندر تنگدستی با سخا

ای پسر ترک مراد خویش گیر — وانگهی راه سلامت پیش گیر

نام مردم جز به نیکویی مبر — گر نه همخو اهیکه گردی معتبر

هر که از غیبت زبانش بسته شد — تو یقین دان از عقوبت رسته شد

علامت اهل تمیز

هر که باشد اهل ایمان العزیز — پاکدارد چار چیز از چار چیز

از حسد اول تو دل را پاکدار — خویشتن را بعد ازان مومن شمار

پاک داری گر عمل را از ریا — شمع ایمان ترا باشد ضیا

چون شکم را پاک داری از حرام — مرد ایماندار باشی در اسلام

پاکدار از کذب و از غیبت زبان — تا که ایمانت نیفتد در زیان

هر که باطل از حرامش پاک نیست — روح او را ره سوی افلاک نیست

چون نباشد پاک اعمال از ریا — هست چو اصل بی نقش بوریا

هر کرا اندر عمل اخلاص نیست — در جهان از بندگان خاص نیست

هر که کارش از برای حق بود — کار او هیوسته با رونق بود

اصل ایمان شش صفت دان ای رشید — با تو گویم گر بدل خواهی شنید

سه ازان شش با یقین خوف و رجاست — پس توکل پس محبت با حیاست

هر کرا نور یقین حاصل شود — صاحب ایمان و مستدل شود

نامهٔ اعمال اگر گردد سفید — رو مباش از رحمت حق ناامید

هر کرا نبود توکل با خدای — شاید ار نبود بمقصد رهنمای

آنکه حب حق نباشد در دلش — از عمل جز باد نبود حاصلش

باش ای بنده خدا را دوستدار — تا شوی در هر دو عالم کامگار

ای برادر شرم از ایمان بود — بیحیا از زمرهٔ شیطان بود

گر تو هستی مومن پرهیزگار — از خدا و از خلایق شرم دار

در نصایح گوید

خواب کم کن اول روز ای پسر — نفس را بد خو میاموز ای پسر

آخر روزت نکو بود مدام — پیشتر از شام خواب آمد حرام

اهل حکمت را نمیاید صواب — در میان آفتاب سایه خواب

ای پسر هرگز مرو تنها سفر — باشدت تنها سفر رفتن خطر

دست را بر رخ زدن شوم است شوم — استماع علم کن نزد اهل علوم

شب در آینه نظر کردن خطاست — روز اگر بینی تو روی خود رواست

خانه گر تنها و تاریکت بود — مونسی باید که نزدیکت بود

دست را کم زن تو در زیر زنخ — نزد اهل علم سرد آمد چو یخ

چار پایانرا چو بینی در قطار — در میان شان نیائی زینهار

تا فزاید قدر جاهت را خدا — روز و شب میباش دائم در دعا

تا شود عمرت زیاده در جهان — رو نکوئی کن نکوئی در نهان

تا نگاهدروزیت دی روزگار | معصیت کم کن بعالم زینهار
هرکه رود در فسق در عصیان کند | ایزد اندر رزق او نقصان کند
کم شود روزی کفار در فروغ | در سخن کذا برا نبود فروغ

در بیان فوائد صبر

تا شوی در روزگاری صابران | غم مکن از دیدن سختی گران
روی خود کرتر شوی سازی ز بلا | خویش را از صابران مشمر بلا
هرچه از حق بر تو پیش آید ولی | پیش رو کر صابری با خویش دار
در بلا وقتی که صابر نیستی | نزد اهل علم شاکر نیستی
بی شکایت صبر تو باشد جمیل | با کسی کم کن شکایت از خلیل
گر نباشد از فخر از در دوستیت | کی بر اهل فقر باشد جوشیت
گر نکردی ای پسر کرد خلاف | وانکهی بیند ترا در صبر لاف

گر همیداری فرخ از انتظار | در بلا جز صبر نبود هیچ کار

در بیان تجریدی

گر صفا میبایدت تجرید شو | ور خبر داری ز اهل دید شو
بنده از طاعت بعقبی میرسد | لیک از خدمت بمولی میرسد
ترک دعوی هست تجرید ای پسر | فهم کن معنی تفرید ای پسر
اصل تجریدت وداع شهوتست | بلکه کل انقطاع شهوتست
گر تو برداری ز غیر حق امید | آنگه از تجرید کردی ها امید
اعتمادت گر همه باحق بود | آمدت تجرید جان مطلق شود
ترک دنیا کن برای آخرت | از بدن برکش لباس فاخرت
گر بیابی از سعادت انتقام | صاحب تجرید باشی والسلام
گر ز دنیا دست شویی بحر حق | دانکه از تفرید گویند سبق

رو مجرد باش و دایم فرد باش — تا بهر فرقی نشینی گرد باش

گرد کبر و عجب خودبینی مگرد — قدر خود بشناس هر جا می مگرد

هر که گرد کوره انگشت گشت — جامهٔ دود سیاه و زشت گشت

هر که با عطار میگردد قریب — او همی باید ز بویی خوش نصیب

همنشین صالحان باش ای پسر — دور باش از خودنمایان ای پسر

جانب ظالم مکن میل ای عزیز — ور کنی گردی از آن خیل ای عزیز

صحبت ظالم بسان آتش است — زانکه خلق آزار و تند سرکش است

هر که او با صالحان همدم شود — در حریم خاص حق محرم شود

از حضور صالحان صالح شوی — ور نشینی با بدان طالح شوی

ای پسر مگذار راه شرع را — اصل یابی گر بگیری فرع را

از شریعت گر نهی بیرون قدم — در ضلالت یافتی رنج و الم

ذکر میدانیغه بار غوم دور چاپیب — ذکر دین مقصد سارغه یول چاپیب

بولسه مقصد ذکر دین حاصل بولور — ذکر دین حقه کیشی واصل بولور

ای برادر هر کیشیکا کیلسه خشم — اوزکا بولور رنگی و اوضاع و چشم

دوزخ اوتیدین بولور خشم و غضب — خشم ایرور بیلسنک کنه لا [illegible]

هر کیشینی قهری کیلسه ایچ ان — تورسون اولتورسون کیتار قهری [illegible]

کیتماسه اولتور غانی برله اگر — یاتسون اول باشینی تویوب ای پسر

کیتمات خشم ما اینینک برله نیسه — تورسون و قیلسون طهارت ای تنه

ایکی رکعت نفل اوقوسون ای پسر — ذکر حق برله بولو تورسون اگر

اوت اوچورکای طهارت سویی — اولکیشینی خشمی کیتکای بر بولا

اول سراج امت فخر رسول — هادی خلق جهان جزو کل

افضل امت امام المسلمین — گوییا امتکا اول ایردی نگین

یعنی نعمان ابن ثابت والکرم — اولتوروب ایردی بولوب صاحب ندم

سایهٔ دیوار یار ایردی یقین — [illegible] ایردی سایه [illegible]

گوردی آ[illegible] بر کیشی بردی [illegible] — سوردی [illegible] اندین [illegible] ای امام

اولتورورسن نه اوچ اگر ماده سن — بولماغیل گر ماده ای آز سن

سایهٔ دیوارسنی آلدینکده بار — نیکا بارمس سن سن انکا [illegible]

دیدی دیوار ایتدی مرضدور — سایه سیغه بار ماغوم دشوار دور
نفع آلماق سایه سیدین حرام — من یخوک بار غوم انکا ای خوش کلام

زاهدی بار ایردی آنینک ورزشی — قرض آلور ایردی اندین هر کیشی
بر کونی قیلدی جهاندین انتقال — قویدی کیتی قالدی موندن باغ و مال
بولوب ایردی فوتیغه اون ایکی یل — بر کیشی کوردی توشیده ای جمیل
کورا ایچیدن اول کیشی قیلدی سوال — دی منکا کورا ایچیده کوردونک نه حال
دیدی اوسه کورا ایچره کوردوم کوب عذاب — کیردیلار سوردیلار مندین جواب
ینکا قرضدار اویدین بیدینک لئام — اول ینکا نینک سر بسر ایردی حرام
قرضدار ایت کیمکیز ایسه بهره ور — نفع دیب اول نفع دین کورکای ضرر

قد تم الکتاب بعون الله الملک الوهاب

بقلم ضعیف العباد صنعت الله قاری

هر که شد نظیر این مکتوب — میکند یاد کاتب آن محبوب
هر که خواند دعا طمع دارم — زانکه من بنده گنهکارم

۳۲۲